بررسی طبقات اولیا در عرفان و تصوف اسلامی

امیرحسین همتی*

چکیده: از جمله اعتقادات رایج در میان اهل تصوف، در رابطه با موضوع ولایت و شناخت ولی، در نظر گرفتن طبقات و تعداد، برای اولیاءالله است. متصوفه به استناد آیهٔ ۵۵ از سورهٔ «اسرا» که خداوند در ضمن آن، مقامی یکسان برای تمام انبیا در نظر نگرفته، برای اولیا نیز مراتبی متفاوت قائل شده‌اند. اهل تصوف آیهٔ یکصدوشصت‌وسوم از سورهٔ «آل‌عمران» را خطاب به اولیاءالله دانسته، آن را به درجات و مراتب متفاوت ایشان در نزد خداوند تعبیر و تفسیر نموده‌اند. افزون‌بر این آیات احادیثی نیز مستند مشایخ اهل طریقت قرار گرفته است. برمبنای این نوع از باور، اولیاءالله در تصوف اسلامی دارای طبقاتی چند و تعدادی مشخص هستند. تنها با فرارسیدن آخرالزمان، نظم حاکم بر این ترکیب و تعداد، بر هم خواهد خورد، و به دنبال آن، جهان به پایان کار خویش خواهد رسید. به‌رغم اشتراک‌نظر عارفان، دربارهٔ طبقاتِ اولیا؛ این موضوع از مباحثی است که اختلاف اقوال درخصوص آن فراوان است. اگر از اشتراک اهل تصوف دربارهٔ کلیات این مسئله بگذریم، در بقیهٔ موارد، اختلاف‌های فاحش میان مشایخ اهل طریقت وجود داشته است. در این نوشتار ضمن بررسی منشأ این موضوع، به سیر تاریخی و چگونگی شکل‌گیری و تکامل آن نیز پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: عرفان و تصوف اسلامی، اولیاءالله، طبقات اولیا، قطب، غوث

---

*استادیار گروهِ زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد

E-mail: Amir.hemati@iaushk.ac.ir

دریافت مقاله: ۹۱/۱۰/۲۴ پذیرش مقاله: ۹۲/۴/۲۴

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

مقدمه

یکی از موضوعات مرتبط با مسئلهٔ ولایت و شناخت ولی، که ازجمله اعتقادات رایج در میان اهل تصوف نیز به‌شمار می‌آید، در نظر گرفتنِ طبقات و تعدادِ معین، برای اولیاءالله است. متصوفه به استناد آیهٔ: «وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» (اسرا: ۵۵) که خداوند سبحان در ضمن این آیه، مقامی یکسان برای تمامی انبیا در نظر نگرفته است، برای اولیا نیز مراتبی متفاوت قائل شده‌اند. اهل تصوف، آیهٔ «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّه» (آل‌عمران: ۱۶۳) را خطاب به اولیاءالله محسوب داشته، آن را به درجات و مراتب متفاوت ایشان در نزد خداوند متعال تفسیر و تعبیر نموده‌اند (رک: میبدی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۱۹۱). برمبنای این اعتقاد، اولیاءالله در عرفان و تصوف اسلامی، دارای طبقاتی چند و تعدادی مشخص هستند. این تعداد در همهٔ زمان‌ها ثابت و تغییرناپذیر است. تنها با فرارسیدن آخرالزمان، نظم حاکم بر این ترکیب و تعداد، بر هم خواهد خورد؛ و به دنبال این آشفتگی، کار جهان نیز به پایان خود نزدیک خواهد شد (رک: نسفی، ۱۳۸۸: ۳۱۷ و ۳۱۸).

با وجود آنکه در نزد اهل تصوف، اعتقاد به طبقات اولیا و تعیین نام و عدد مشخص برای هر طبقه، باوری رایج و پذیرفته شده به‌حساب می‌آمده است؛ همچنین با آنکه، از جمله مبانی اعتقادی در عرفان و تصوف اسلامی، اعتقاد به این مسئله بوده که تعداد اولیا در همهٔ زمان‌ها می‌باید ثابت و تغییرناپذیز باشد و بر هم خوردن نظم حاکم بر آن، به معنی نزدیک شدن کار جهان به آخر خویش است؛ درعین‌حال مشاهده می‌نماییم این موضوع، از جمله مباحثی است که اختلاف اقوال درخصوص آن فراوان است. این تشتت آرا، به‌گونه‌ای است که می‌توان گفت، صرف‌نظر از اشتراک متصوفه در کلیات این موضوع، در بقیهٔ موارد، نظیر تعداد طبقات اولیا، نام هر طبقه، تعداد و شمارهٔ مندرج در ذیل هر طبقه و اینکه هرکدام از این طبقات بر قلب کدام پیامبر الهی یا فرشتهٔ کروبی قرار دارند، در میان مشایخ و نظریه‌پردازان اهل تصوف اختلاف‌هایی فاحش وجود داشته است.

اگر در زمینهٔ بررسی طبقات اولیا، در آثار برجستهٔ عرفانی و منابع دست اول این حوزه تأملی ویژه و تطبیقی صورت گیرد، کمتر اثری را می‌توان یافت که میان عقاید صاحب آن، درخصوص موضوع طبقات اولیا، با عقاید دیگر صاحبان آثار، هماهنگی و یک‌سانی کامل در محتوا و مضمون وجود داشته باشد. مگر اینکه مطالب یک اثر، ترجمه یا رونویسی کامل از اثر پیشین باشد؛ نظیر

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

مطالب مندرج در کتاب *جامع کرامات اولیاء* که مبحث طبقات اولیا در آن، دقیقاً خلاصه شدهٔ مطالب مندرج در *فتوحات مکیه* است. این تعدد و گوناگونی اقوال و آرا، به‌حدی شایع است که حتی میان نظریات شاگرد و استاد، یا مرید و مراد هم، در زمینهٔ موضوع مورد بحث، تفاوت‌هایی را می‌توان مشاهده نمود. به‌عنوان مثال، میان اقوال مؤیدالدین جندی که خود از شاگردان قونوی بوده، و به‌نوعی شارح و مفسر آرای استاد خویش، و استاد استاد خویش – ابن‌عربی– نیز به‌شمار می‌آمده است، با عقاید شیخ اکبر اختلاف دیده می‌شود.

اختلاف اقوال، در باب مباحث گوناگون تصوف و عرفان اسلامی، امری رایج و معمول بوده است. این اختلاف‌ها، فقط منحصر به موضوع طبقات اولیا نمی‌گردد؛ بلکه میان صاحب‌نظران مباحث طریقت، بر سر مسائل موجود در این حوزه، غالباً اختلاف‌نظر وجود داشته است. به گفتهٔ صلاح بن مبارک بخاری «اختلاف اقوال، بنابر اختلاف احوال است» (ابن مبارک بخاری، ۱۳۷۱: ۱۵۸). یعنی به دلیل تعدد و گوناگونی احوال عرفانی، سخنان اهل عرفان نیز در باب مباحث متعدد تصوف و طریقت، گوناگون بیان گردیده، و هرکس از احوال خاص خویش خبری بیان نموده است. این موضوع، آنچنان در میان متصوفه شیوع داشته که حتی برخی، وجود اختلاف در آرا و اقوال را نتیجهٔ لازم تربیت خانقاهی به‌شمار آورده‌اند.

بدیع‌الزمان فروزانفر، در باب اختلاف اقوال در میان متصوفه و علت متصور بر آن، سخنی درخور توجه بیان داشته است. او عدم اشتراک‌نظرِ پیران و رهبران طریق تصوف، درخصوصِ احوال و مسائل عرفانی را، ناشی از تربیت صحیح خانقاهی و نتیجهٔ کشف و تحقیق شخصی سالکانِ طریق عنوان نموده است (رک: فروزانفر، ۱۳۴۷ : ۳۸).

با توجه به اصل اختلاف احوال، و نتیجهٔ متصور بر آن، که اختلاف در اقوال است، طبقات اولیا نیز در نظر مشایخ اهل تصوف، از چهار طبقه تا هفت طبقه در نوسان بوده است. به‌عنوان مثال در کتاب *شرح تعرّف* چهار طبقه برای اولیا ذکر گردیده، اما در آثاری نظیر *کشف‌المحجوب* و *سلک‌السلوک* از هفت طبقه نام برده شده است. در کتاب‌هایی همچون *کشف‌الاسرار*، *العُروة* و *مفاتیح‌الاعجاز* طبقات اولیا در شش طبقه منحصر گردیده‌اند. این اختلاف در تعداد طبقات، اختلاف در اسما و عناوین هر طبقه را هم به دنبال داشته و به اختلاف بر سر چگونگی ارتباط قلب طبقات اولیا با دل‌های انبیای الهی و فرشتگان کروبی نیز منجر شده است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

در این مقاله ضمن بررسی زبده‌ترین آثار عرفانی سدهٔ چهارم تا نهم هجری، که در آن‌ها به مبحث طبقات اولیا توجه نشان داده شده است، اقوال گوناگون مشایخ اهل طریقت درخصوص این موضوع مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. نشان دادن وجوه اشتراک و همچنین بررسی مسائل مورد اختلاف، در کنار مشخص ساختن سرمنشأ و آبشخور اعتقادی این باور، جزء دیگر اهدافی است که پی‌گیری آن مد نظر خواهد بود.

طبقات اولیا و منشأ اعتقاد به آن

به‌نظر می‌رسد غیر از آیاتی که اهل تصوف آن‌ها را در رابطه با موضوع طبقه‌بندی اولیا مستند کار خویش قرار داده‌اند، احادیث نبوی نیز از دیگر آبشخورهای اصلی این نظریهٔ رایج در عرفان و تصوف اسلامی بوده‌اند. نظریه‌ای که مبین این اندیشه است که اولیاءالله از نظر مراتب و درجات تقرّب نزد خداوند نه‌تنها یکسان به‌شمار نمی‌آیند، بلکه دارای طبقات و مراتبی گوناگون هستند.

متصوفه، با تعمق در احادیث نبوی، دو حدیث را در رابطه با این موضوع، دست‌مایهٔ کارِخویش قرار داده‌اند. یکی از این احادیث چنان است که پیامبر گرامی اسلام فرموده است:

خیارُ اُمّتی فی کلّ قرنٍ خمسمأئة؛ و الأبدال اربعون. فلا الخمسمأئة ینقصون، و لا الأربعون. کُلّما مات رجلٌ، أبدَل الله ـ عزّوجلّ ـ مِن الخمسمأئة مکانه. و ادخل مِن الأربعین مکانهم. قالوا: یا رسول‌الله، دُلّنا علی اعمالهم. قال: یعفون عمن ظلمهم، و یحسنون الی مَن أساء الیهم، و یتواسون فیما آتاهم الله عزّوجلّ (ابونُعیم اصفهانی، ۱۴۰۵، ج ۱: ۸).

همچنین، حدیثی دیگر از قول پیامبر اسلام، مستند اهل تصوف در باب این مسئله قرار گرفته است. عبدالله مسعود می‌گوید:

قال رسول‌الله ـ ص ـ : انّ لله ـ عزّوجلّ ـ فی الخَلقِ ثلاثمأئة، قلوبُهم علی قلبِ آدم(ع)، و لله ـ تعالی ـ فی الخَلقِ اربعونَ، قلوبُهم علی قلبِ موسی(ع)، و لله ـ تعالی ـ فی الخَلقِ سبعة، قلوبُهم علی قلبِ ابراهیم(ع)، و لله ـ تعالی ـ فی الخَلقِ خمسة، قلوبُهم علی قلبِ جبرئیل(ع)، و لله ـ تعالی ـ فی الخَلقِ ثلاثة، قلوبُهم علی قلبِ میکائیل(ع)، و لله ـ تعالی ـ فی الخَلقِ واحدٌ، قلبهُ علی قلبِ اسرافیل(ع). فأذا مات الواحد، اَبدَل الله ـ عزّوجلّ ـ

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

مکانه مِن الثلاثة؛ و اذا مات مِن الثلاثة، اَبْدَل الله ـ تعالی ـ مکانه مِن الخمسة؛ و اذا مات مِن الخمسة، اَبْدَل الله ـ تعالی ـ مکانه مِن السبعة؛ و اذا مات مِن السبعة، اَبْدَل الله ـ تعالی ـ مکانه مِن الاربعین؛ و اذا مات مِن الاربعین، اَبْدَل الله ـ تعالی ـ مکانه مِن الثلاثمأئة؛ و اذا مات مِن الثلاثمائة، اَبْدَل الله ـ تعالی- مکانه مِن العامة. فَبِهِم یُحیی و یُمیت، و یُمطر و یُنبت و یَدفع البلاء (ابونُعیم اصفهانی، ۱۴۰۵، ج ۱: ۸).

شیخ روزبهان بَقلی شیرازی در کتاب *شرح شطحیات*، در ترجمهٔ این حدیث آورده است:

ببین که چگونه وصف کرد رایتِ سایهٔ لواء قِدَم، بهترین پسران آدم- محمد مصطفی(ص) - مانند کرد این عزیزان [اولیا] را به خیار آن ملایکه و سروران انبیاء. گفت: حق را پیوسته در روی زمین باشد سیصد کس که دل ایشان به دل آدم مانَد(ع). و چهل تن که دل ایشان به دل ابراهیم مانَد(ع). و هفت که دل ایشان به دل جبرئیل مانَد(ع). و پنج که دل ایشان به دل میکائیل مانَد(ع). و سه که دل ایشان به دل اسرافیل مانَد(ع). و یکی که دل او به دل عزرائیل مانَد(ع). چون یکی از ایشان به آخرت رَوَد، برای او بگرید آسمان و زمین و مرغ در هوا و ماهی در دریا. خداوند ـ سبحانه و تعالی ـ از سه‌گانه یکی باز جای او نشاند. همچنین به ترتیب تا سیصد. چون از سیصد یکی بگذرد، از خیار عموم یکی را باز جای او نشانند (بَقلی شیرازی، ۱۳۶۰: ۵۲).

آنچه از تأمل در این دو حدیث، مستفاد می‌شود، آن است که خداوند از میان تمام خَلق، بندگانی برگزیده و مقرب دارد که همان اولیاءالله‌اند (رک: فناری، ۱۳۸۴: ۲۰). تعداد این اولیاءالله در هر قرن، به استناد حدیث اول، پانصد نفر؛ و مطابق حدیث دوم، سیصدوپنجاه‌وشش نفر است. این تعداد، همواره ثابت است. یعنی هیچ‌گاه، نه از آن کاسته می‌شود، نه بر آن چیزی افزوده می‌گردد.

از میانِ این سیصدوپنجاه‌وشش نفر - مطابق حدیث نبوی دوم- شش طبقه، دارای شماره و تعداد معین هستند. طبقهٔ اول، مشتمل بر سیصد نفر، طبقهٔ دوم، چهل نفر، طبقهٔ سوم، هفت نفر را شامل می‌شوند. طبقهٔ چهارم، پنج نفر. طبقهٔ پنجم، سه نفر. و بالاخره در طبقهٔ ششم، یک نفر جای گرفته است.

مطلبی دیگر، که حدیث نبوی اول در اختیار ما می‌گذارد، آن است که پیامبر گرامی اسلام، پانصد نفر از مقربان درگاهِ الهی را «خیار» یعنی برگزیدگان امت نام نهاده است. چهل نفر از این اخیار، از جانب نبی مکرم اسلام، با نام «ابدال» معرفی شده‌اند. این سخن به این مفهوم است که از

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

میان شش طبقهٔ اولیا، تنها برای یکی از طبقات – که طبقهٔ دوم است و چهل نفر در آن قرار دارند – نام و عنوان ویژه در نظر گرفته شده است. این نام شناخته شده، «اَبدال» است. از پنج طبقهٔ باقی مانده، در هیچ‌کدام از احادیث، با اسمی ویژه یا عنوانی مشخص یاد نگردیده؛ بلکه فقط به ذکر تعداد افرادی که در ذیل هرکدام از آن طبقات جای می‌گیرند، اکتفا شده است. گویا مسکوت ماندن این موضوع خاص در حدیث نبوی، یکی از عوامل اصلی بروز اختلاف – میان اربابِ سیر و سلوک – بر سر تعداد اولیا، طبقات آن‌ها، نام هر طبقه و تعداد مندرج در هر گروه، بوده است.

اختلاف مشایخ اهل طریقت، در تعداد اولیاءالله و طبقات ایشان

همان‌گونه که ملاحظه گردید، پیامبر اسلام، تعداد برگزیدگان امت خویش را در هر قرن، به اختلاف، بین سیصدوپنجاه‌وشش تا پانصد نفر ذکر نموده‌اند. این در حالی است که برخی از مؤلفان آثار عرفانی، این رقم را گاهی به تعداد انبیای الهی، و گاهی به تعداد سی‌هزار نفر در نظر گرفته‌اند. به‌عنوان مثال، روزبهان ثانی در کتاب *تحفة اهل العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان* گفته است:

> *در کتب سالفه منقول است و مَسطور که اولیا به عددِ انبیا باشند. از میان ایشان، چهارهزار مخصوص به عنایتِ ربّانی؛ و از میان ایشان، چهارصد مخصوص به کلایت سبحانی؛ و از میان ایشان، چهل مخصوص به لطف ازلی؛ و از میان ایشان، هفت مخصوص به انوار اسرار لم یزلی – که ایشان را هفت تنان خوانند – و از آن هفت تن، سه مخصوص‌اند؛ و از آن سه تن، یکی هست که او را قطب خوانند و به عبارتی دیگر او را غوث گویند* (روزبهان ثانی، ۱۳۸۲: ۱۷).

اگر بنابر قول مشهور، تعداد انبیای الهی را صدوبیست‌وچهار هزار نفر به‌حساب آوریم، برمبنای نقل قول روزبهان ثانی از کتب سالفه – که مشخص نیست چه منابعی بوده‌اند – تعداد اولیا نیز به همین مقدار است. روزبهان ثانی، این بندگان برگزیده را در شش طبقه، دسته‌بندی نموده است. چهارهزار نفر از ایشان، به عنایت ربانی مخصوص گردیده‌اند. چهارصد نفر دیگر، به برخورداری از کلائة یا حفظ سبحانی معرفی شده‌اند. چهل نفر از ایشان، از لطف ازلی بهره‌مند هستند. هفت تن نیز به انوار اسرار لم یزلی نام‌ور شده‌اند. از میان آن هفت نفر، سه نفر، و از بین سه نفر، یکی از همه عالی‌مقام‌تر است. این شخص، قطب یا غوث نامیده شده است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

محتوای سخن روزبهان ثانی، برخلاف نص صریح حدیث نبوی است. شش طبقه‌ای که او از اولیاءالله ارائه نموده، در تعداد، با آنچه نبی اسلام مشخص فرموده‌اند، متفاوت است. افزون‌بر این تفاوت، سخن مندرج در کتاب *تحفة اهل العرفان* از دو جهت پذیرفتنی نیست. نخست اینکه نه مؤلف این اثر در ردیف مشایخ شناخته شده و صاحب‌نظر در طریقت و تصوف اسلامی به‌حساب می‌آید، و نه اثر او درزمرهٔ آثار معتبر و درجهٔ اول جای دارد. دیگر آنکه، منبع استناد و نقل روزبهان ثانی در این مورد خاص، مشخص نیست.

جام نامقی از دیگر مشایخ اهل طریقت است که سخن او نیز در باب طبقات اولیا، با آنچه در حدیث نبوی آمده، متفاوت است. او در کتاب *اُنس التائبین* تعداد اولیا را سی‌هزار نفر ذکر نموده است. سخن او درخصوص طبقات اولیا شبیه به اظهارنظر روزبهان ثانی است. از همین روی، شاید یکی از کتب سالفه‌ای که روزبهان ثانی در تألیف کتاب خویش از آن سود برده است، *اُنس التائبین* جام نامقی باشد.

جام نامقی دربارهٔ تعداد و طبقات اولیا گفته است:

> *بدان که همواره از مؤمنان، سی‌هزار باشند که در مقام مباحّ‌به حجت باشند. از آن سی‌هزار، چهارهزار گزیده است. و از آن چهار هزار، چهارصد گزیده است. و از آن چهارصد، چهل گزیده است. و از آن چهل، چهار گزیده است. و از آن چهار، یکی گزیده است و آن، قطب زمین است* (جام نامقی، ۱۳۶۸ب: ۲۳۹).

چنان‌که مشهود است، همان ایرادهایی که بر اظهار نظر پیشین وارد بود، بر این اظهار نظر هم کمابیش وارد است. افزون‌براین، به نظر می‌رسد گویا احمد جام، در این اظهار نظر، بیشتر درپی بازی با الفاظ چهارهزار، چهارصد، چهل و چهار بوده است.

صرف‌نظر از این اقوال پراکنده، که به دلیل اختلافی که در محتوا با حدیث نبوی دارند، نمی‌توان آن‌ها را چندان معتبر به‌شمار آورد، سخنانی دیگر در متون عرفانی مندرج است که دقیقاً در محتوا و مضمون مطابق با حدیث نبوی ایراد گردیده‌اند.

چنان‌که در حدیث منقول از حضرت ختمی مرتبت(ص) مشاهده شد، سیصدوپنجاه‌وشش نفر از اولیا، در شش طبقه، با تعداد معین جای گرفته‌اند. بسیاری از اندیشمندان طراز اول اهل تصوف، در آثار خویش، براساس همین نظم و سیاق، آرای خویش را دربارهٔ طبقات اولیا بیان نموده‌اند. ابونُعیم

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

اصفهانی، میبدی، روزبهان بَقلی، نسفی و علاءالدوله سمنانی از این جمله‌اند. به‌عنوان مثال، نسفی در کتاب *الانسان الکامل* به صراحت، تعداد اولیا را سیصدوپنجاه‌وشش نفر ذکر نموده است و براساس نظم و نظام مندرج در حدیث نبوی گفته است:

بدان که اولیای خدا، در عالَم، سیصدوپنجاه‌وشش کس‌اند. و این سیصدوپنجاه‌وشش کس، همیشه در عالَم بوده‌اند. چون از ایشان یکی از عالَم می‌رود، یکی دیگر به جای وی می‌نشانند ـ تا از این سیصدوپنجاه‌وشش کس کم نشود ـ و این سیصدوپنجاه‌وشش کس همیشه مقیمِ درگاه خدای‌اند و ملازم حضرتِ وی‌اند. آرامِ ایشان به ذکر وی است و دانش ایشان به مشاهدهٔ وی است و ذوق ایشان به لقای وی است. و این سیصدوپنجاه‌وشش کس، طبقات دارند. شش طبقه‌اند. سیصدتنان، و چهل‌تنان، و هفت‌تنان، و پنج‌تنان، و سه‌تنان، و یکی. این یکی، قطب است و عالَم به برکتِ وجودِ مبارک او برقرار است. چون وی ازین عالَم برود و دیگر نباشد که به جای وی نشیند، عالَم برافتد (نسفی، ۱۳۸۸: ۳۱۷ و ۳۱۸).

نسفی پس از این اظهار نظر، دربارهٔ چگونگی ثابت ماندن نظم حاکم بر این ترکیب و تعداد گفته است:

ای درویش، این قطب چون ازین عالَم می‌رود، یکی از سه‌تنان به جای وی می‌نشانند. و یکی از پنج‌تنان به مقامِ سه‌تنان می‌آرند. و یکی از هفت‌تنان به مقامِ پنج‌تنان می‌آرند. و یکی از چهل‌تنان به مقام هفت‌تنان می‌آرند. و یکی از سیصدتنان به مقامِ چهل‌تنان می‌آرند. و یکی از تمامت روی زمین به مقام سیصدتنان می‌آرند، تا ازین سیصدوپنجاه‌وشش عدد همیشه در عالَم باشند و کم نشوند (نسفی، ۱۳۸۸: ۳۱۷ و ۳۱۸).

او پس از این، دربارهٔ چگونگی برهم خوردن نظم حاکم بر این تعداد و نحوهٔ به پایان رسیدن کار جهان گفته است:

ای درویش، چون آخر زمان شود، بیش از رویِ زمین در سیصدتنان نیارند. از سیصدتنان کم می‌شوند، تا هر سیصد تمام شوند. آن‌گاه از چهل‌تنان کم می‌شوند، تا هر چهل تمام شوند. آن‌گاه از هفت‌تنان کم می‌شوند، تا هر هفت تمام شوند. آن‌گاه از پنج‌تنان کم شوند، تا هر پنج تمام شوند. آن‌گاه از سه‌تنان کم شوند، تا هر سه تمام شوند. آن‌گاه قطب تنها باشد. چون قطب ازین عالَم برود و دیگری نباشد که به جایِ

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

وی بنشیند، عالَم برُافتد. ای درویش، هرکدام مرتبه که بالاتر است، فرودِ خود را بشناسد. اما هرکدام مرتبه که فرودتر است، بالای خود را نشناسد (نسفی، ۱۳۸۸: ۳۱۷ و ۳۱۸).

با آنکه رقم سیصدوپنجاه‌وشش عددی است که از محتوای حدیث نبوی به دست می‌آید، و بسیاری از مشایخ اهل تصوف نیز بر همین نظم و عدد باقی مانده‌اند، اما با این حال برخی از اهل عرفان در آثار خویش ارقامی بیش‌تر یا کم‌تر از سیصدوپنجاه‌وشش نفر را برای تعداد اولیا ذکر کرده‌اند. به‌عنوان مثال، آنچه از محتوای کلام هجویری و لاهیجی درخصوص تعداد اولیا حاصل می‌شود، رقم سیصدوپنجاه‌وپنج نفر است (رک: هجویری، ۱۳۸۶: ۳۲۰؛ لاهیجی، ۱۳۷۴: ۲۸۱). علت این یک نفر اختلاف، در آن است که در حدیث نبوی، تعداد افراد طبقهٔ چهارم، پنج نفر ذکر گردیده، درحالی که هجویری و لاهیجی، تعداد افراد طبقهٔ چهارم را چهار نفر عنوان کرده‌اند.

همچنین خواجه عبدالله انصاری در کتاب *طبقات الصوفیه* ضمن بیان حکایت ملاقات بوحاتم عطار با حضرت خضر به نقل از خضر نبی، تعداد اولیا را سیصدوشصت نفر بیان کرده است این سیصدوشصت نفر، در شش گروه طبقه‌بندی شده‌اند (رک: انصاری، ۱۳۶۲: ۹۴).

نخشبی از دیگر صوفیانی است که در کتاب خویش موسوم به *سلک السلوک* در هنگام یادکردن از تعداد اولیا و طبقه‌بندی آن‌ها، به جای شش طبقه، اولیا را در هفت طبقه جای داده است. گویا نخشبی به دلیل قداست و اهمیت عدد هفت، به این ابتکار دست زده است. او تعداد اولیا در طبقهٔ اول را سیصد نفر ذکر نموده و رقم موجود در طبقهٔ دوم را نیز هفتاد نفر یاد کرده است. اما در طبقهٔ سوم تا هفتم، از همان نظم مندرج در حدیث نبوی پیروی نموده است. با این حساب، تعداد اولیا از نظر او، چهارصدوبیست‌وشش نفر هستند (رک: نخشبی، ۱۳۶۹: ۱۸۹).

آنچه از تأمل در اعداد سیصد، سیصدوپنجاه‌وشش، و سیصدوشصت به ذهن متبادر می‌شود – و سند آن را نیز در اقوال مشایخ اهل طریقت می‌توان یافت – آن است که در نظر گرفتن این ارقام برای تعداد اولیا، براساس علت و برهانی خاص بوده است. عدد سیصد، در ارتباط با تعداد سال‌هایی است که اصحاب کهف در خواب بوده‌اند. چنان‌که از ترجمهٔ کلام ابن‌عربی در *فتوحات مکیه* می‌خوانیم:

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

رسول خدا(ص) از این سیصد نَفْس خبر داده که ایشان بر قلب آدم‌اند. ... برای این طایفه – از زمان – سیصد، از سال‌هایی است که خداوند فرموده اصحاب کهف آن سال‌ها را درنگ داشته‌اند (ابن‌عربی، ۱۳۸۳: ۲۸).

ارتباط طبقات اولیا با اصحاب کهف، فقط به شمارهٔ سال‌هایی که ایشان در خواب قرار داشته‌اند، منحصر نمی‌گردد؛ بلکه به گفتهٔ روزبهان بقلی، اول سه‌گانه و هفت‌گانهٔ عالم –که دو گروه از طبقات اولیا به‌حساب آمده‌اند– اصحاب کهف و رَقیم بوده‌اند (رک: بَقلی شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۰).

به همین قیاس، اعداد سیصدوپنجاه‌وشش، و سیصدوشصت – با احتساب خمسهٔ مُسترقه – البته به تقریب و تخمین، شاید در ارتباط با تعداد روزهای سال قمری و شمسی باشند. علاءالدوله سمنانی در کتاب *العروة لأهل الخلوة و الجلوة* در همین ارتباط، اولیا را در دو گروه جای داده است. به اعتقاد علاءالدوله، همان‌طوری که در آسمان، دو قطب، شامل قطب شمال و قطب جنوب وجود دارد، خداوند نیز در زمین دو قطب قرار داده است. یکی «قطب ارشاد» است و دیگری «قطب اَبدال» نام دارد.

به گفتهٔ علاءالدوله در آسمان، نزدیک‌ترین ستاره به قطب جنوب، سهیل است. نزدیک‌ترین ستاره به قطب شمال نیز، جُدَّی است. بنابراین، مرتبه و مقام قطب ارشاد، مرتبهٔ سهیل است. سهیل از نظرِ جِرم و نور و منفعت از بزرگ‌ترین کواکب به‌حساب می‌آید. از این روی، قطبِ ارشاد در میان خَلق، معروف و به منفعت‌رسانی مشهور است. مرتبه و مقام قطب اَبدال هم، مرتبهٔ جُدَّی است. ستارهٔ جدّی از چشم بسیاری از خلق مخفی است. بنابراین، قطب ابدال، از دیدهٔ اغیار در حجاب قرار دارد.

علاءالدوله سمنانی برای گروه اول –یعنی قطب ارشاد – هفت طبقه در نظر گرفته است. برای گروه دوم – یعنی قطب اَبدال – شش طبقه مشخص ساخته است. او دربارهٔ گروه اول گفته است: «عددِ این هفت طایفه، سیصدوشصت نفراند– مثل ایام شمسی – از روی تقریب نه از روی حصر و تحقیق. و ولایت قطب ارشاد، ولایت شمسی است» (علاءالدولهٔ سمنانی، ۱۳۶۲: ۳۶۱). همچنین دربارهٔ گروه دوم چنین آورده است: «اما قطب اَبدال، ولایت او قمری است و طبقات او شش طبقه است چنان‌که در حدیثی از عبدالله بن مسعود آمده» (علاءالدولهٔ سمنانی، ۱۳۶۲: ۳۶۱).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

طبقات اولیا و اختلاف مشایخ دربارهٔ نام و عنوان هر طبقه

مطلبی دیگر که اشاره به آن ضروری به‌نظر می‌رسد، اختلافی است که میان اهل تصوف در باب نام و عنوان هر طبقه از اولیا پدید آمده است. دربارهٔ این موضوع نیز، همانند مسئلهٔ تعداد اولیا، اقوالی متعدد نقل گردیده که از اختلاف آرا در این زمینه حکایت دارد. ارباب سیر و سلوک، در اقوال خویش با نام‌های گوناگون از هرکدام از طبقات اولیا یاد نموده‌اند. اسم‌هایی نظیر «اولیا، ابدال، اخیار، ابرار، اوتاد، نقبا، نجبا، عماد، امام، مختار، عرفا، ابطال، سیّاح، افراد، قطب و غوث» از جمله نام‌هایی مختلف هستند که برای موسوم ساختن طبقات اولیا از آن‌ها استفاده شده است. برخی از اهل تصوف، القابی دیگر نظیرِ «طالبان، مریدان، سالکان، سایران، طایران، واصلان و موصّل» را به این مجموعه افزوده‌اند. همچنین، اگر آن شیوهٔ خاص را، که ابن‌عربی در طبقه‌بندی و نام‌گذاری طبقات اولیا به‌کار گرفته است، مدِّ نظر قرار دهیم، حتی یاد کردن از القاب و عناوین این طبقات، مستلزم آن خواهد بود تا فهرستی مفصل و بلندبالا در این زمینه تهیه شود. فهرستی که در آن، بیش از نود اسم جای خواهد گرفت.

چنان‌که پیش از این ذکر گردید، در حدیث منقول از حضرت پیامبر(ص)، فقط برای یکی از طبقات اولیا، نام «ابدال» در نظر گرفته شده و برای دیگر طبقات، هیچ اسم یا عنوانی ویژه ذکر نگردیده است. همین سکوت، سبب‌ساز آن شده تا هرکدام از مشایخ اهل تصوف، بنا به استدلال یا سلیقهٔ خویش، نامی خاص برای هریک از طبقات اولیا بیان کنند. این امر باعث گردیده، طبقاتی که به استناد حدیث نبوی، فقط منحصر در شش طبقه‌اند، با بیش از بیست نام مختلف از آن‌ها یاد شود. تنها نامی که همهٔ مشایخ درخصوص آن اتفاق نظر دارند، عنوان قطب یا «غوث» است.

این پراکندگی آرا و تشتت در اقوال، برخی از صاحب‌نظران مسائل طریقت را بر آن داشته – تا هوشمندانه و به‌درستی– به‌جای ابداع نام، و درعوضِ موسوم ساختن هر طبقه به لقب یا عنوانی خاص، از ایشان با شماره و عدد یاد نمایند. نسفی از جملهٔ این صاحب‌نظران است. او در کتاب *الانسان الکامل* هنگام معرفی طبقات اولیا، به‌جای استفاده از نام، عدد و شماره را به‌کار گرفته است. نسفی، مطابق با حدیث نبوی، از طبقات شش‌گانهٔ اولیا به‌صورت سیصدتنان، چهل‌تنان، هفت‌تنان، پنج‌تنان، سه‌تنان و یک‌تن یاد کرده است. تنها اسمی که نسفی از آن بهره برده، عنوان «قطب» است. او از نام قطب، که همهٔ مشایخ درخصوص آن اتفاق نظر داشته‌اند، برای موسوم ساختن عالی‌ترین

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

طبقهٔ اولیا استفاده نموده است (رک: نسفی، ۱۳۸۸: ۳۱۷ و ۳۱۸). به‌نظر می‌رسد استفاده از این شیوه، پسندیده‌ترین روش برای یاد کردن از طبقات اولیا باشد.

«اوتاد، نقبا، قطب»

اهل تصوف، از عنوان قطب یا غوث برای موسوم ساختن بالاترین طبقهٔ اولیا – از نظر مراتب تقرب به درگاه الهی – استفاده کرده‌اند. قدیم‌ترین منبع، در میان متون عرفانی فارسی، که در آن از کلمهٔ قطب برای نامیدن برترین طبقهٔ اولیا استفاده شده، کتاب *شرح تعرّف* است. مُستملی بخاری در این باره گفته است:

> *در اخبار آمده است که هیچ‌وقت این اُمّت از چهارصد مردِ ابدال خالی نباشد. در این چهارصد، چهل اوتاداند؛ یعنی میخ‌های زمین‌اند. چنانکه حق – تعالی- کوه‌ها را میخ‌های زمین خواند و گفت: وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا* (نباء: ۷) *اگر کوه‌ها نیستندی زمین را آرام نبودی، و اگر این اوتاد نیستندی از شومی معصیت عاصیان عالَم ویران گشتی. و از این چهل، چهار نقبااند. و از این چهار، یکی قطب است. سلامت کافران در برکت مؤمنان است، و سلامت عامهٔ مؤمنان در برکت ابدال [۴۰۰ نفر] است، و سلامت ابدال در برکت اوتاد [۴۰ نفر] است، و سلامت اوتاد در برکت نقبا [۴ نفر] است، و سلامت نقبا در برکت قطب [۱ نفر] است* (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ۹۴).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، مستملی بخاری، طبقات اولیا را در چهار طبقه منحصر کرده و از آن‌ها با اسامی «ابدال، اوتاد، نقبا و قطب» یاد نموده است. در کتاب *شرح تعرّف* عنوان «ابدال» – که در حدیث نبوی برای نامیدن گروه چهل نفرهٔ اولیا از آن استفاده شده بود – برای نامیدنِ گروهِ چهارصد نفره به‌کار رفته است؛ اما در عوض آن، از کلمهٔ «اوتاد» برای نامیدن طبقهٔ چهل نفره سود جسته شده است. همچنین برای اولین بار – در میان متون عرفانی فارسی – در همین کتاب *شرح تعرّف* است که در کنار عنوان «قطب»، با عناوین «اوتاد» و «نقبا» نیز آشنا می‌شویم. بنابراین می‌توان گفت مُستملی بخاری برای نخستین بار، از سه عنوان: اوتاد، نقبا و قطب برای نامیدن طبقات اولیا استفاده کرده است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

«ابرار»

پس از *شرح تعرف*، در کتاب *کشف المحجوب* با عناوینی دیگر، برای هریک از طبقات اولیا مواجه می‌شویم. هجویری ضمن استفاده از عناوین «اخیار، ابدال، اوتاد، نقبا و قطب» ـ که پیش از کاربرد او، جزء عناوین شناخته شده بوده‌اند و دو مورد اول را نیز در حدیث نبوی می‌توانیم بیابیم ـ یک نام جدید، بر این نام‌ها افزوده است. او طبقهٔ سوم اولیا را «ابرار» نامیده است. سخن هجویری در این باب چنین است:

> *از ایشان [اولیاءالله] چهار هزارند که مکتومان‌اند و مر یکدیگر را نشناسند و جمال حال خود هم ندانند و اندر کل احوال از خود و خَلق مستورند، و اخبار بدین مَورود است و سخن اولیا بدین ناطق. اما آنچه اهل حلّ و عقدند و سرهنگان درگاه حق ـ جلّ‌جلاله ـ سیصدند، که ایشان را اخیار خوانند. و چهلِ دیگر که ایشان را ابدال خوانند. و هفتِ دیگر که ایشان را ابرار خوانند. و چهارند که مر ایشان را اوتاد خوانند. و سهٔ دیگر که مر ایشان را نقیب خوانند. و یکی که ورا قطب خوانند و غوث خوانند. و این جمله مر یکدیگر را بشناسند و اندر امور به اذن یکدیگر محتاج باشند؛ و بدین اخبار مروی ناطق است و اهل سنت بر صحت آن مجتمع* (هجویری، ۱۳۸۶: ۳۲۰).

از تعمق در کلام هجویری، در باب طبقات اولیا و نام هر طبقه، این مطلب حاصل می‌شود که وی، اولیاءالله را در آغاز، در دو دستهٔ کلی طبقه‌بندی کرده. دستهٔ اول را مکتومان نام نهاده و تعداد آن‌ها را چهارهزار نفر ذکر کرده است. دستهٔ دوم را نیز اهل حلّ و عقد و سرهنگان درگاه حق لقب نهاده و تعداد آن‌ها را سیصدوپنجاه‌وپنج نفر عنوان نموده است. این دستهٔ دوم، شامل شش طبقه، و هر طبقه دارای تعدادی مشخص هستند.

چنان‌که ملاحظه می‌گردد، هجویری در طبقه‌بندی اولیا، افزون‌بر آنکه از شیوه‌ای بدیع استفاده کرده، روشی را نیز اتخاذ کرده است، که آن روش، تا حد ممکن با حدیث نبوی مطابقت و همسانی داشته باشد. القابی که هجویری برای موسوم ساختن این طبقات شش‌گانه به‌کار گرفته، همگی جز یک نام، عناوینی شناخته شده هستند. ابتکاری دیگر، که او در زمینهٔ نام‌گذاری طبقات اولیا از خود نشان داده، آن است که طبقهٔ هفت‌تنان را «ابرار» نامیده است. روش هجویری در تقسیم اولیاءالله به دو گروه کلی، به احتمال فراوان مبنای کار ابن‌عربی و سپس علاءالدوله سمنانی در طبقه‌بندی اولیا قرار گرفته است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

«اولیا، نجبا»

پس از مُستملی بخاری و هجویری، خواجه عبدالله انصاری در کتاب *طبقات الصوفیه* ضمن درج حکایت ملاقاتِ بوحاتم عطار با خضر(ع)، از قول خضر نبی، برای اولیا شش طبقه در نظر گرفته است. او ضمن استفاده از نام‌های «ابرار، اوتاد، نقبا و غوث» که پیش از او عناوینی شناخته شده بودند، از یک عنوان جدید نیز استفاده کرده است. این عنوان جدید «نجبا» است. انصاری طبقهٔ سه‌تنان را به این اسم موسوم ساخته است. افزون بر این، به نظر می‌رسد خواجه عبدالله، این سیصدوشصت نفر را، یک‌بار به‌صورت کلی، طبقهٔ «اولیا» نامیده و سپس، پنج طبقهٔ دیگر برای آن‌ها درنظر گرفته است. خواجه عبدالله انصاری از کلمهٔ «اولیا» برای نامیدن گروه سیصدوشصت نفرهٔ مقربان درگاه الهی استفاده کرده است. اصل سخن انصاری چنین است:

[بوحاتم عطار] وقتی خالی نشسته بود که خضر - علیه‌السلام - ناگاه بدو درآمد. پیری سخت براحت شد. سخن فرافکند و سخن می‌گفت که: دوستانِ الله چنداند و ترتیب آن چگونه؟ گفت: اولیا همیشه سیصدوشصت تن باشند. چهل از ایشان ابرارند، و سی اوتادند، و ده از آن نقبااند، و سه از آن نجبااند، و یکی از ایشان غوث باشد. مِهینه قطبِ زمین و آزرمِ الله تعالی به زمین، ازو باشد. و وی زینهارِ خَلق باشد. هر کی که غوث برود از دنیا، یکی از نجبا، غوث سازند به جای او. و یکی از نقبا، نجبا کنند. و یکی از اوتاد به مقام نقبا بنشانند. و یکی از ابرار، اوتاد سازند. و یکی از اولیا، ابرار سازند. و یکی از عامهٔ خَلق به مقامِ اولیا رسانند (انصاری، ۱۳۶۲: ۹۴).

چنان‌که مشاهده می‌گردد، در این عبارت، اولیا سیصدوشصت نفر معرفی شده و در شش طبقه نظم یافته‌اند. طبقاتی که به «اولیا، ابرار، اوتاد، نقبا، نجبا و غوث» موسوم گردیده‌اند. این در حالی است که در میان این اسامی، هیچ نشانی از «ابدال» یافت نمی‌شود. ابدال، عنوانی است که پیامبر گرامی اسلام، برای معرفی طبقهٔ دوم، از آن استفاده کرده بود. نکته‌ای دیگر که از تعمق در کلام خواجه عبدالله انصاری مستفاد می‌شود آن است که او تعداد دویست‌وهفتادوشش نفر، از مجموع سیصدوشصت نفر را، طبقهٔ اولیا نامیده؛ آن‌گاه، هشتادوچهار نفر دیگر را در طبقاتی شامل چهل‌تنان، سی‌تنان، ده‌تنان، سه‌تنان و یک‌تن طبقه‌بندی کرده است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

«مختار»

میبدی نیز از جمله صوفیانی است که برای نامیدن هر طبقه از اولیا، ضمن استفاده از نام‌های شناخته شدهٔ پیشین، از عناوینی جدید سود برده است. او طبقهٔ سیصدتنان را «اولیا» و طبقهٔ سه‌تنان را «مختار» نامیده است. نام‌گذاری میبدی بر طبقات مقربان درگاه الهی، همانند نام‌گذاری خواجه عبدالله انصاری، به نقل از حضرت خضر(ع) است. میبدی گفته است: « ...سیصد کس از ایشان، اولیااند. و چهل کس، ابدال‌اند. و هفت کس، اوتاداند. و پنج کس، نقبااند. و سه کس، مختارند. و یکی غوث است» (میبدی، ۱۳۷۱. ج ۲: ۵۶۱).

«عُرفا»

در کتاب *بستان العارفین و تحفة المریدین* با یک نام جدید دیگر برای نامیدن طبقه‌ای از طبقات اولیا آشنا می‌شویم. در این کتاب، طبقهٔ هفت‌تنان، «عرفا» نامیده شده است. اصل سخن در این باب چنین است:

> *سیصد تن‌اند که ایشان را ابدال خوانند، و هفتاد تن‌اند که ایشان را اوتاد خوانند ـ که ایشان میخ زمین‌اند ـ و چهل تن دیگرند که ایشان را نُجبا خوانند، و ده تن‌اند که ایشان را نقبا خوانند، و هفت تن‌اند که ایشان را عرفا خوانند، و سه تن‌اند که ایشان را مختاران خوانند، و یک تن است که مر او را غوث خوانند* (بی‌نام، ۱۳۵۴: ۱۳۷).

«ابطال، سیّاح، افراد»

علاءالدوله سمنانی -گویا تحت‌تأثیر افکار ابن‌عربی که اولیا را در دو گروه کلی «رجال العدد» و «رجال خارج العدد» جای داده - او نیز اولیا را به دو گروه کلی «قطب ابدال» و «قطب ارشاد» تقسیم کرده است. سمنانی برای نام‌گذاری طبقات هر گروه، دست به ابتکاراتی زده است؛ مثلاً طبقات قطب ابدال را شش طبقه در نظر گرفته است و ضمن استفاده از نام‌هایی شناخته شده از سه نام جدید دیگر شامل «ابطال، سیّاح و افراد» به‌ترتیب برای نامیدن طبقهٔ چهل‌تنان، هفت‌تنان و سه‌تنان، استفاده کرده است. کلام او دراین‌باره چنین است:

> *این بیچاره پیش از آنکه مُشرّف به حضور ایشان [اولیا] بشوم، هریک را اسمی مُعیّن نهاده‌ام، چنان‌که طبقهٔ اول ـ که سیصد نفرند ـ ایشان را ابدال می‌گویند، از برای آنکه از عامه یکی بَدَلِ ایشان می‌آید. طبقهٔ دوم را ابطال می‌خوانند، که در جانْبازی دلیرند.*

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

طبقهٔ سیوم را سیاح می‌نامند، که بسیار سیاحت می‌کنند. طبقهٔ چهارم را اوتاد گویند، که میخ و قوایمِ خانه و خرگاه زمین‌اند. طبقهٔ پنجم را افراد خوانند، که تنها شوندگان‌اند از اغیار. طبقهٔ ششم قطب است (سمنانی، ۱۳۶۲: ۳۶۶).

«طالبان، مریدان، سالکان، سایران، طایران، واصلان و موصّل»

همچنین، علاءالدوله سمنانی، گروه قطب ارشاد را شامل هفت طبقه دانسته و برای نامیدن هر طبقه، از نام‌هایی جدید استفاده کرده است. این عناوین، آنچنان بدیع هستند که در کلام مشایخ متقدّم هیچ نشانی از آن نمی‌توان مشاهده نمود. علاءالدوله می‌گوید:

دل این قطب [یعنی قطب ارشاد] بر دل سید انبیا و خاتم رسل و اصفیا(ص) باشد، و وارث علم لدّنی او باشد در میان خلایق، و طبقهٔ او هفت طایفه باشند: طالبان و مریدان و سالکان و سایران و طایران و واصلان و موصّل. موّصل همان قطب است و بس. و واصل کسی را می‌گویند که قوای لطیفهٔ او مُزکّی گشته باشد به لطیفهٔ خفی. و طایر کسی را نام نهند که به لطیفهٔ روحی رسیده باشد. و سایر کسی را گویند که صاحب قوای مُزکّای لطیفهٔ سرّی باشد. و سالک کسی را گویند که صاحب قوای مزکّای لطیفهٔ قلبی باشد. و مرید شخصی را نام نهند که صاحب قوای مزکای لطیفهٔ نَفْسی باشد. و طالب کسی را گویند که صاحب قوای مزکّای لطیفهٔ قالبی باشد. و عدد این هفت طایفه سیصدوشصت نفراند (علاءالدوله سمنانی، ۱۳۶۲: ۳۶۱).

«عماد»

از میان مؤلفانِ زبده‌ترین آثار عرفانی، در محدودهٔ زمانی قرون چهارم تا نهم هجری، که در آثار خویش به مبحث طبقات اولیا توجه نشان داده‌اند، گویا نخشبی آخرین کسی است که برای نام‌گذاری طبقات اولیا، از اسمی جدید استفاده کرده است. او ضمن استفاده از عنوان‌های شناخته شدهٔ پیشین از نام «عماد» نیز برای نامیدن طبقهٔ پنج‌تنان سود جسته است. کلام او در این باره چنین است:

پادشاهان تخت این اصطلاح، آن سیصد را نقبا خوانند، زیرا که ایشان نقیبان این اُمّت‌اند. و آن هفتاد را نجبا خوانند، زیرا که ایشان برگزیدگان و روشندلان خَلق‌اند. و آن چهل را ابدال خوانند، زیرا که ایشان بَدَل انبیاءاند. و آن هفت تن را اخیار خوانند،

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

زیرا که ایشان بهترین خَلق‌اند. و آن پنج تن را عماد خوانند، که ایشان ستون عالم‌اند. چنان‌که قوام خانه از ستون باشد، قوام عالَم از برکت ایشان است. و آن سه را اوتاد خوانند، زیرا که ایشان به‌منزلهٔ میخ به دار دنیااند. و آن یکی را غوث خوانند، زیرا که او فریادرس جهانیان است (نخشبی، ۱۳۶۹: ۱۸۹).

تکرار عناوین وضع شدهٔ قبلی از جانب شارحان اصول طریقت

تمام آن القاب و عناوینی که به مرور ایام و در فاصلهٔ زمانی مابین سدهٔ چهارم تا نهم هجری توسطِ مؤلفانِ آثار عرفانی و صاحب‌نظران حوزهٔ تصوّف برای نامیدن طبقات اولیا وضع گردیده بود، به‌رغم اختلاف نظرهایی که در باب آن‌ها میان مشایخ وجود داشت، سرانجام توسط شارحان اصول تصوّف و طریقت، احتمالاً، به عنوان اسامی قطعی و نام‌هایی مورد وثوق برای نامیدن هریک از طبقات به‌کار گرفته شد. یکی از این شارحان، لاهیجی است. لاهیجی در شرح خویش بر مثنوی *گلشن راز* بدون آنکه به ابداع نامی جدید اقدام نماید، دربارهٔ تعداد و عناوین طبقات اولیا به تکرار سخنان مشایخ پیشین روی آورده است. لاهیجی معتقد است:

اولیاءالله اقسام‌اند: اقطاب، و افراد، و اوتاد، و بدلاء، و نجباء، و نقبا ... آن واحد که بر دلِ اسرافیل است، قطب‌الاقطاب و غوثِ اعظم است. و اعلی از جمیعِ اولیاءالله مرتبهٔ اوست. و مظهرِ باطنِ نبوّت حضرت رسالت است. و افراد، سه‌تن‌اند که به تجلی فردیت بواسطهٔ حُسن متابعتِ ختمِ محمدی محقق شده‌اند؛ و از غایت کمال که ایشان راست خارج از دایرهٔ قطب‌الاقطاب‌اند. و اوتاد، چهارتن‌اند که چهار رکن عالم به ایشان قائم است. و بدلاء، هفت تن‌اند که ایشان را امناءالله نیز می‌گویند. و نجبا چهل تن‌اند که ایشان را رجال‌الغیب می‌نامد. و پست‌ترین مرتبه از مراتب اولیا، مرتبهٔ نقبا است. و ایشان سیصد تن‌اند. و ایشان را ابرار می‌نامند (لاهیجی، ۱۳۷۴: ۲۸۱).

اگر کسی از میان علاقه‌مندان به مباحث عرفان و تصوف، ابتدا به سکون و بدون سابقهٔ آشنایی، خواسته باشد دربارهٔ طبقات اولیا و عناوین هر طبقه اطلاعاتی کسب کند، و به‌عنوان نمونه کتابی از نوع *مفاتیح‌الاعجاز* را به‌عنوان یک منبع شناخته شده و معتبر، مستند کار خویش قرار دهد، بی‌گمان این تصور برای او پدید خواهد آمد که می‌باید از طبقات اولیا با همین عناوین و القاب یاد کرد. این درحالی است که غیر از لقب قطب یا غوث، اسمای دیگر طبقات، میان مشایخ اهل طریقت محل

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

نزاع بوده و اتفاق نظر در باب آن‌ها وجود نداشته است. از این روی، مجدداً این نکته تکرار می‌شود که پسندیده‌ترین شیوه برای نام بردن از طبقات اولیا، همان روشی است که نسفی در کتاب *الانسان الکامل* استفاده کرده است.

طبقات اولیا از نظر ابن‌عربی

با ظهور ابن‌عربی در گسترهٔ عرفان و تصوف اسلامی، شاهد تحولی چشمگیر در عرصهٔ مباحث عرفان نظری هستیم. عرفان نظری، کوششی در جهت توجیه مطالب کشفی از نظر قوانین علمی است. ابن‌عربی در پیمودن این طریق، پیشگام بوده است. او درخصوصِ اکثر موضوعات عرفانی، آرایی خاص اظهار کرده است. مسئلهٔ طبقات اولیا و عناوین مرتبط با هر طبقه، از جمله مواردی هستند که شیخ اکبر در باب آن‌ها نیز به ابتکاراتی دست زده است.

ابن‌عربی، باب هفتادوسوم از *فتوحات مکیه* را به مبحث اولیا و طبقات آن‌ها اختصاص داده است. او در این باب، به‌صورت مفصل، دربارهٔ موضوع مورد اشاره سخن گفته است. خلاصهٔ افکار و عقایدِ شیخ اکبر دربارهٔ طبقات اولیا چنین است که ایشان در گام نخست، رجال الهی را در عالَم انفاس به دو گروه عمده تقسیم کرده‌اند. یک گروه کسانی هستند که تمامی حالات و طبقات برای آن‌ها حاصل می‌شود؛ و گروه دوم کسانی هستند که تنها آنچه خداوند متعال برای آن‌ها خواسته، حاصل می‌کنند. گروه اول، دارای عدد و شمارهٔ مشخص هستند. به همین دلیل هیچ‌گاه کم و زیاد نمی‌گردند و تعدادشان ثابت است. ابن‌عربی، آن‌ها را «رجال العدد» نامیده است. گروه دوم شماره و عدد نامشخص دارند. یعنی کم و زیاد می‌گردند و تعدادشان ثابت نیست. بر این گروه، به گفته مؤیدالدین جندی می‌توان «رجالِ خارج‌العدد» نام نهاد (رک: جندی، ۱۳۶۲: ۹۳).

گروه اول: یعنی آن‌هایی که شماره و عدد ایشان معلوم است – در سه دسته نظم یافته‌اند. دستهٔ اول شامل نه طبقه است. دستهٔ دوم، شش طبقه را دربرمی‌گیرد؛ دستهٔ سوم نیز بیست‌ویک طبقه را شامل می‌شود. طبقات نه‌گانهٔ دسته اول عبارتند از: قطب، امامان، اوتاد، ابدال، نقبا، نجبا، حواریون، رجبیون و ختم.

قطب: در هر زمان جز یک نفر نیست. او را غوث هم نامیده‌اند. او از مقربان درگاه الهی است و در زمان حیات خویش، سالار قوم خود به‌حساب می‌آید. به عقیدهٔ ابن‌عربی، برخی از این اقطاب –

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

به‌صورت یکجا و در کنار هم – دارای حکم و خلافت ظاهر و باطن بوده‌اند. حکم و خلافت ظاهر، به‌معنی پادشاهی و خلافت دنیوی است. حکم و خلافت باطن هم، تقرب معنوی آن‌ها در درگاه الهی است. به گفتهٔ ابن‌عربی، ابوبکر صدیق، عمر بن خطاب، عثمان بن عفّان و امیرالمومنین حضرت علی(ع) از جمله اقطابی بوده‌اند که از هر دو نوع حکم و خلافت ظاهر و باطن بهره داشته‌اند. برخی دیگر از این اقطاب، فقط دارای خلافت باطنی خاص هستند؛ و در ظاهر دارای حکم و خلافت نبوده‌اند. به گفتهٔ شیخ اکبر، بایزید بسطامی از جمله اقطابی بوده که فقط از حکم و خلافت باطن برخوردار بوده است. به باور ابن‌عربی، اکثر اقطاب، صاحب حکم و خلافت ظاهری نیستند؛ بلکه حکم و خلافت آن‌ها باطنی است. این قطب، «عبدالله» نام دارد (رک: ابن‌عربی، ۱۳۸۳، ج۶: ۱۸ – ۲۷).

امامان: در هر زمان، فقط دو نفر هستند. یکی «عبدالرّب» نام دارد و دیگری «عبدالملک». این دو امام، نسبت به قطب، به منزلهٔ دو وزیر به‌حساب می‌آیند. هرگاه قطب رحلت کند یکی از این دو، به‌جای قطب قرار می‌گیرند. محدودهٔ فرمانروایی عبدالرّب مقصور و محدود بر مشاهدهٔ عالَم ملکوت یا عالَم غیب است. اما عبدالملک با عالَم مُلک یا عالَم شهادت سر و کار دارد (رک: ابن‌عربی، ۱۳۸۳، ج۶: ۱۸ – ۲۷).

اوتاد: در هر زمانی فقط چهار نفر هستند. خداوند به‌واسطهٔ یکی از ایشان مشرق را حفظ می‌فرماید؛ و به‌واسطهٔ دیگری، مغرب را، به سه دیگر جنوب را؛ و به چهارمین نفر شمال را. مبنای تقسیم زمین، به چهار جهت نیز، از کعبه آغاز می‌شود. این اوتاد «عبدالحی، عبدالعلیم، عبدالودود و عبدالقادر» نام دارند (رک: ابن‌عربی، ۱۳۸۳، ج۶: ۱۸ – ۲۷؛ نیز جام نامقی، ۱۳۶۸الف: ۲۱۶).

ابدال: در هر زمان، هفت نفر هستند. خداوند به‌واسطهٔ ایشان، هفت اقلیم عالَم را حفظ می‌فرماید. یکی از این هفت نفر، بر قَدَم خلیل(ع) است و اقلیم اول خاص اوست. دومی بر قَدَم کلیم(ع) است. سومی بر قَدَم هارون است. چهارمی بر قَدَم ادریس است. پنجمی بر قَدَم یوسف است. ششمی بر قَدَم عیسی است. هفتمی نیز بر قَدَم آدم است. آن‌ها «عبدالشکور، عبدالسمیع و عبدالبصیر» نام دارند؛ به اضافهٔ «عبدالحی، عبدالعظیم، عبدالودود و عبدالقادر» ـ که جزء اوتاد بودند ـ این گروه را به این دلیل ابدال نامیده‌اند که هرگاه یک نفر از ایشان بنا به مصلحتی خواست موضع خویش را ترک کند، شخصی را بر صورت خویش در آنجا باقی می‌گذارد. هر کسی این بَدَل را مشاهده نماید، به هیچ وجه در اینکه این بَدَل همان شخص اصلی نیست، شک نمی‌کند؛ درحالی

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

که وی شخصی روحانی است که بَدَلش او را برای قصد و هدفی که خود می‌داند به‌جای خویش باقی گذارده است (یافعی، ۱۳۲۹، ج ۱: ۵۶ ؛ جامی، ۱۳۸۱: ۵۴).

درخصوص وجه تسمیهٔ ابدال، سخنانی دیگر نیز گفته شده است. مثلاً:

تبدیل و تغییر، متقارب‌اند. اما تغییر جایی استعمال کنند ـ بر غالبِ احوال ـ که صفاتِ چیزی بگردد، و اصلِ آن چیز بر جای بُوَد. چنان‌که آبِ سرد هم بر جای گرم شود. و تبدیل، بیشتر آنجا استعمال کنند که چیزی از جایی برگیرند و آن را بَدَل نهند. و زاهدان را که ابدال گویند، از آن است که قومی می‌روند از دنیا و دیگران به‌جایِ ایشان می‌نشینند. و گفته‌اند از آن است که احوالِ بهیمی به احوالِ مَلکی بَدَل می‌کنند (میبدی، ۱۳۷۱: ۲۰۴).

یا اینکه:

اولیا را ابدال از آن می‌خوانند که از آن حالِ اوّل مُبدّل شده‌اند. و چون کسی از حالِ اوّل مُبدّل نشده باشد او را ابدال نخوانند؛ و اگر خوانند بهتان و دروغ باشد. همچنان که سیاه را کافور نام نهند و شخص حج ناکرده را حاجی، و غزا ناکرده را غازی. آن نام مجاز باشد (سلطان ولد، ۱۳۷۷: ۲۴۷).

نقبا: در هر زمان، دوازده نفر هستند؛ به شمارهٔ بُروج فلکی. خداوند متعال، علوم شرایع آسمانی را به دست این نقبا قرار داده است. ابلیس نزد آن‌ها مکشوف و آشکار است. ایشان از نظر علم و آگاهی در مرتبه‌ای قرار دارند که چون یکی از آن‌ها جای پایِ شخصی را در زمین مشاهده کند، می‌داند که آن اثرِ پایِ شخصِ سعید است یا شقی. نقبا، علم فلکِ نهم را دارا هستند (ر.ک: ابن‌عربی، ۱۳۸۳، ج۶: ۱۸ – ۲۷).

نجبا: در هر زمان، هجده نفر هستند. آن‌ها علم افلاک هشت‌گانه را دارا هستند. ایشان در علم تیسیر– راندن ستارگان –گامی راسخ دارند (رک: ابن‌عربی، ، ۱۳۸۳، ج ۶: ۱۸ – ۲۷).

حواریون: در هر زمان، یک نفر بیش نیست. به گفتهٔ ابن‌عربی در زمان رسول خدا(ص) زبیر بن عوّام صاحب این مقام بوده است. حواری کسی است که در یاری دین، بین شمشیر و حجت، جمع آورده باشد. یعنی هم صاحب علم و عبارت و حجت است و هم دارای شمشیر و شجاعت و قدرت. او در جهت اقامهٔ حجت بر درستی دین مشروع، قادر به نشان دادن کرامت است. اما کرامت را جز بر راست‌گفتاری پیامبر اقامه نمی‌کند (رک: ابن‌عربی، ۱۳۸۳، ج ۶: ۱۸ – ۲۷).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

رجبیون: در هر زمان، چهل نفر هستند. احوال آن‌ها قیام به عظمت الهی است. به این سبب به آن‌ها رجبیون گفته‌اند که این احوال، فقط در ماه رجب برای آن‌ها اتفاق می‌افتد و با سپری شدن ماه رجب احوال خاص باطنی ایشان از بین می‌رود. رجبیون در روز اول رجب چنان احساس می‌کنند که آسمان بر روی ایشان افتاده است. چنان احساس سنگینی می‌کنند که توان چشم بر هم نهادن را هم ندارند. هیچ عضوی در کالبد آن‌ها حرکت نمی‌کند. بر پهلو می‌خوابند و مطلقاً قادر به حرکت و ایستادن و نشستن نیستند. این حال تا پایان روز اول رجب با آن‌هاست. سپس از روز دوم کم‌کم سبک می‌شوند تا پایان ماه رجب که این سنگینی به‌صورت کامل از بین می‌رود. برای آن‌ها در این مدت مکاشفات و تجلیات و آگاهی بر امور پنهان واقع می‌شود. با تمام شدن ماه رجب این احوال از آن‌ها سلب می‌گردد. به گفتهٔ ابن‌عربی احوال آن‌ها بسیار غریب و عجیب است و سبب و علت آن هم مجهول و نامعلوم (رک: ابن‌عربی، ۱۳۸۳، ج ۶: ۱۸- ۲۷).

ختم: آخرین فرد این طبقه است. او نه‌تنها در هر زمان بلکه در کل عالم یکی بیش نیست. او کسی است که خداوند متعال ولایت محمدی(ص) را به او ختم می‌کند. بنابراین در میان اولیای دین محمد(ص) کسی بزرگ‌تر از او نیست. از نظر ابن‌عربی، ختم دیگری نیز وجود دارد که خداوند سبحان ولایت عام را از آدم تا آخرین ولی به او ختم می‌نماید. به گفتهٔ وی، این شخص، حضرت عیسی(ع) است (رک: ابن‌عربی، ۱۳۸۳، ج ۶: ۱۸ – ۲۷).

دستهٔ دوم از گروه اول - یعنی آن‌هایی که شماره و عدد ایشان مشخص است - مشتمل بر شش طبقه‌اند. این شش طبقه عبارتند از: سیصد نَفْس که بر قلب آدم(ع) هستند. چهل شخص که بر قلب نوح(ع) قرار دارند. هفت نفر که بر قلب خلیل(ع) هستند. پنج نفر که بر قلب جبرئیل(ع) می‌باشند. سه نفر که بر قلب میکائیل‌اند و سرانجام یک نفر که بر قلب اسرافیل است.

این طبقه‌بندی، با آنچه در حدیث نبوی ذکر گردیده، شباهت بسیار دارد. تنها تفاوت این کلام با حدیث نبوی در آن است که نبی مکرّمِ اسلام طبقهٔ چهل‌تنان را بر قلب موسی(ع) معرفی نموده، درحالی که ابن‌عربی همین طبقه را بر قلب نوح(ع) دانسته است.

دستهٔ سوم از گروه اول - یعنی آن‌هایی که شماره و عدد ایشان معلوم است - رجال عالم انفاس هستند که بر قلب داوود(ع) قرار دارند. این دسته، مشتمل بر بیست‌ویک طبقه می‌شوند. منظور از قرار

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

داشتن بر قلب داوود(ع) نیز آن است که آنچه از احوال و علوم و مراتب که بین این بیست‌ویک طبقه پراکنده شده، به‌صورت یک‌جا در داوود(ع) مجتمع بوده است. طبقات آن‌ها عبارتند از:

۱. رجال‌الغیب: ده نفرند. آن‌ها اهل خشوع‌اند.
۲. ظاهران به امر الهی از امر الهی: هجده نفرند.
۳. رجال قوهٔ الهی: هشت نفرند.
۴. رجال قوه و نرمی: پنج نفرند.
۵. رجال حنان و عطف الهی: پانزده نفرند.
۶. رجال هیبت و جلال: چهار نفرند.
۷. رجال فتح و کشف: بیست‌وچهار نفرند.
۸. رجال معارج و مقامات بلند: هفت نفرند.
۹. رجال تحتِ اسفل: بیست‌ویک نفرند.
۱۰. رجال اِمداد و یاری رسانان الهی و کونی: سه نفرند.
۱۱. الهیونِ رحمانی: سه نفرند.
۱۲. آن ولیّ که بر تمام اشیا استطاله و غلبه دارد، او یک نفر است.
۱۳. آن ولیّ که بین روح و بشر تولد پیدا می‌کند. او یک نفر است. این ولی شباهت دارد به حضرت عیسی از جهت آنکه برای او پدری از جنس بشر تعیین نمی‌توان کرد. همان‌طوری که دربارهٔ بلقیس حکایت کرده‌اند که او بین جن و انس متولد شده و مُرکب از هر دو جنس بوده است. این ولی کسی است که خداوند به‌وسیلهٔ او عالَم برزخ را حفظ و نگهداری می‌فرماید. او یک نفر بیش نیست.
۱۴. آن ولیّ که دارایِ دقائق متمده به تمام عالم است، او نیز یک نفر بیش نیست.
۱۵. آن ولیّ که مسمی است به مقامِ اوسقیط الرفرف ابن ساقط العرش، او یک نفر است.
۱۶. رجال غنیّ به خدا: دو نفر هستند.
۱۷. آن ولیّ که دگرگونی‌اش در هر دمی تکرار می‌گردد، او یک نفر بیش نیست.
۱۸. رجال عین تحکیم و زواید: ده نفرند.
۱۹. بُدلایی که غیر از ابدالِ شناخته شده‌اند: دوازده نفرند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

۲۰. رجال اشتیاق: پنج نفر هستند.

۲۱. رجال روزهای ششگانه: شش نفر هستند.(رک: ابن‌عربی، ۱۳۸۳: ۱۸- ۸۳ ؛ نبهانی، ۱۳۲۹: ۳۹ - ۴۶).

آنچه از تأمل در طبقه‌بندی ابن‌عربی دربارهٔ اولیاءالله آشکار می‌گردد آن است که از نظر وی اولیای الهی که رجال العدد هستند - یعنی تعداد و شمارهٔ آن‌ها در هر زمان معلوم است و هیچ‌گاه کم و زیاد نمی‌گردند - درمجموع ششصد نفر هستند که در سه دسته نظم یافته‌اند. دستهٔ اول، شامل هشتادوشش نفر است. دستهٔ دوم، مشتمل بر سیصدوپنجاه‌وشش نفر می‌شود. دستهٔ سوم نیز، صدوپنجاه‌وهشت نفر را دربرمی‌گیرد. زیرمجموعه‌های هرکدام از این دسته‌های سه‌گانه نیز، با اسامی و القابی خاص نامیده شده‌اند. برای فهم دقیق‌تر موضوع، به دسته‌بندی ذیل توجه کنید.

گروه اول: رجال العدد:

دستهٔ اول: ۱. قطب (۱ نفر)؛ ۲. امامان (۲نفر)؛ ۳. اوتاد (۴ نفر)؛ ۴. ابدال (۷ نفر)؛ ۵. نقبا (۱۲نفر)؛ ۶. نجبا (۱۸ نفر)؛ ۷. حواریون (۱ نفر)؛ ۸. رجبیون (۴۰ نفر)؛ ۹. ختم (۱ نفر).

دستهٔ دوم: ۱. سیصد نفر بر قلب آدم. ۲. چهل نفر بر قلب نوح. ۳. هفت نفر بر قلب خلیل. ۴. پنج نفر بر قلب جبرئیل. ۵. سه نفر بر قلب میکائیل. ۶- یک نفر بر قلب اسرافیل.

دستهٔ سوم: ۱. رجال الغیب:۱۰ نفر؛ ۲. ظاهران به امر الهی: ۱۸ نفر؛ ۳. رجال قوهٔ الهی: ۸ نفر؛ ۴. رجال قوه و نرمی: ۵ نفر؛ ۵. رجال حنان: ۱۵ نفر؛ ۶. رجال هیبت: ۴ نفر؛ ۷. رجال فتح: ۲۴ نفر؛ ۸. رجال معارج: ۷ نفر؛ ۹. رجال تحت اسفل: ۲۱ نفر؛ ۱۰. رجال امداد: ۳ نفر ۱۱. الهیون: ۳ نفر: ۱۲. ولی استطاله: ۱ نفر؛ ۱۳. ولی بین روح و بشر:۱ نفر؛ ۱۴. ولی دقائق متمده: ۱ نفر؛ ۱۵. ولی مسمی به مقام اوسقیط: ۱ نفر؛ ۱۶. رجال غنی به خدا: ۲ نفر؛ ۱۷. ولی دگرگونی: ۱ نفر؛ ۱۸. رجال عین تحکیم: ۱۰ نفر؛ ۱۹. بدلا: ۱۲ نفر؛ ۲۰. رجال اشتیاق: ۵ نفر؛ ۲۱ . رجال روزها: ۶ نفر.

گروه دوم: رجال خارج العدد.

در چهارده طبقه نظم یافته‌اند. ملامته، فقرا، صوفیه، عُباد، زهاد، رجال الماء، افراد، اُمنا، قرّا، احباب، محدثات، خُلا، سُمرا، وارثان.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

رجال خارج العدد

از نظر ابن‌عربی،گروه دوم اولیاءالله، رجال و مردانی هستند که در دایره و محدودهٔ عدد و شماره درنمی‌آیند، بنابراین امکان دارد که در هر زمان، تعداد آن‌ها متغیر باشد. وی برای این گروه، چهارده طبقه درنظر گرفته است. این طبقات چهارده‌گانه عبارتند از:

۱. ملامته: آن‌ها سادات و سروران اهل طریقت الهی‌اند.

۲. فقرا: آن‌ها نیازمندان درگاه الهی‌اند.

۳. صوفیه: آن‌ها اهل مکارم اخلاق‌اند. این طبقه‌اند که بر دست ایشان خرق عوائد ظاهر می‌شود.

۴. عباد: آن‌ها بندگانی هستند که اهل فرایض و واجبات‌اند.

۵. زهاد: آن‌ها کسانی هستند که دنیا را - با آنکه قدرت بر کسب آن داشتند - ترک کرده‌اند.

۶. رجال الماء یا مردان آب: آن‌ها گروهی هستند که خداوند سبحان را در قعر دریاها و رودها عبادت می‌کنند و هیچ‌کس از ایشان آگاهی ندارد. در کتاب *نفحات‌الانس* حکایتی مندرج است که مرور آن در فهم رجال‌الماء می‌تواند مؤثر واقع گردد (رک: جامی، ۱۳۸۲ : ۵۲۶).

۷. افراد: آن‌ها را در لسان شرع مقرّبون می‌نامند.

۸. اُمنا: آن‌ها اکابر و بزرگان ملامتیه هستند.

۹. قراء: آن‌ها اهل الله و خاصان او می‌باشند.

۱۰. احباب: آن‌ها محبان و محبوبان درگاه الهی‌اند.

۱۱. محدثان: کسانی هستند که حق از پشت حجاب با ایشان سخن می‌گوید.

۱۲. خُلاء یا دوستان: کسانی هستند که دارای مقام اتحادند.

۱۳. سمراء: گروهی خاص از اهل حدیث هستند. ایشان با ارواح سخن نمی‌گویند بلکه فقط با خدا سخن می‌گویند.

۱۴. وارثان: (رک: ابن‌عربی، ۱۳۸۳. ج۶: ۳۵ - ۸۳؛ نبهانی، ۱۳۲۹: ۴۶ - ۴۹).

ابن‌عربی پس از ذکر طبقات اولیا، اعم از رجال العدد و رجال خارج العدد، به ذکر گروهی دیگر پرداخته است که به گفتهٔ او، ایشان نیز اهل ولایت هستند و جزء مقربان درگاه حضرت حق تعالی به‌شمار می‌آیند. این اسامی، متعدد و مفصل هستند. از این روی، از ذکر آن‌ها صرف نظر می‌نماییم (رک: نبهانی، ۱۳۲۹: ۵۰ – ۵۵).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

مفهوم ارتباط قلوب طبقات اولیا، با قلوب پیامبران و فرشتگان

در حدیث منقول از حضرت پیامبر، که برمبنای آن، اخیار امت ایشان به طبقاتی گوناگون تقسیم می‌گردند، از ارتباط قلب هریک از این طبقات با قلوب یکی از پیامبران الهی یا فرشتگان آسمانی نیز سخن به میان آمده است و حضرت ایشان این ارتباط را به‌صورت روشن و گویا مشخص فرموده‌اند (رک: ابونعیم اصفهانی، ۱۴۰۵، ج ۱: ۸).

پیامبر گرامی اسلام، قلب گروه سیصدتنان را بر قلب حضرت آدم معرفی کرده‌اند. قلب چهل‌تنان را بر قلب حضرت موسی. قلب هفت‌تنان را بر قلب حضرت ابراهیم. قلب پنج‌تنان را بر قلب جبرئیل. قلب سه‌تنان را بر قلب میکائیل و قلب یک تن را نیز بر قلب اسرافیل معرفی کرده‌اند.

در این ارتباط و پیوستگی، سه پیامبر الهی و سه فرشتهٔ آسمانی حضور دارند. با وجود صراحت بیان پیامبر اسلام در مشخص ساختن ارتباط قلوب هر طبقه با دل یکی از انبیا یا فرشتگان، باز هم شاهد این موضوع هستیم که در این زمینه نیز میان مشایخ اهل طریقت اختلاف نظر وجود دارد. این عدم اتفاق نظر به این دلیل است که طبقات اولیا در نظر مشایخ اهل تصوف، از چهار طبقه تا هفت طبقه در نوسان بوده است. این اختلاف در تعداد طبقات، اختلاف در اسما و عناوین را هم به دنبال داشته است. این اختلاف آرا، به‌صورت طبیعی و خواه‌ناخواه، به اختلاف بر سر چگونگی ارتباط قلب طبقات اولیا با دل‌های انبیای الهی و فرشتگان کروبی نیز سرایت کرده است. این اختلاف به‌گونه‌ای است که در میان انبیا، علاوه بر «حضرت آدم، موسی و ابراهیم(ع)، که قلب برخی از طبقات اولیا با دل آن‌ها در ارتباط است، با نام‌های «حضرت نوح و حضرت عیسی(ع) » نیز برخورد می‌کنیم. همچنین افزون‌بر جبرئیل، میکائیل و اسرافیل با فرشته‌ای دیگر نظیر عزرائیل نیز در اقوال برخی از مشایخ اهل طریقت مواجه می‌شویم که در نظر گروهی از ایشان، قلب بعضی از طبقات اولیا با دل آن‌ها در پیوند و رابطه است.

آنچه در این بخش، اشاره به آن ضروری به نظر می‌رسد آن است که مشخص سازیم منظور از ارتباط قلب فلان طبقهٔ اولیا با فلان پیامبر یا فرشته، درحقیقت به چه معنا است؟ ساده‌ترین و روشن‌ترین پاسخی که به این پرسش می‌توان داد این است: هنگامی که گفته می‌شود گروهی از اولیا بر قلب فلان پیامبر یا فلان فرشته قرار دارند مفهومش این است که این گروه از اولیا، در معارف الهی، دقیقاً همانند آن پیامبر یا فرشته دگرگون می‌شوند و احوال باطنی آن‌ها درست شبیه به

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

آن پیامبر یا آن فرشته است. دلیل این امر نیز چنین است که آن علوم و معارف الهی که از جانب خداوند بر انسان وارد می‌شود، و به انسان اختصاص می‌یابد، محل ورود و قرار گرفتن آن در قلب است. این علوم و معارف الهی، ابتدا بر قلب انبیا و فرشتگان وارد می‌شوند، سپس از آنجا وارد قلوب اولیا می‌گردند. اولیا به دلیل آنکه احوال قلبی هر کدامشان با احوال باطنی یکی از انبیا یا فرشتگان در ارتباط است، و در اصطلاح دلشان بر دل آن نبی یا فرشته قرار گرفته است، دگرگونی خاص خود را دارند. به بیان دیگر، علوم و معارف الهی و احوال آسمانی به‌صورت مستقیم نصیب قلوب اولیا نمی‌گردد، بلکه این علوم و معارف و احوال، در آغاز، بر قلب یکی از انبیا یا فرشتگان وارد می‌شود و در مرحلهٔ بعد، وارد قلوب اولیا می‌شود. یعنی اولیا احوالشان از قلب آن فرشته یا نبی سرچشمه می‌گیرد. بنابراین، دل آن‌ها درست همانند دل آن نبی یا فرشته دگرگون می‌گردد (رک: نبهانی، ۱۳۲۹ :۴۱).

در برخی موارد به‌جای به‌کار بردن واژهٔ قلب یا دل، از کلمهٔ «قَدَم» استفاده شده است. مثلاً گفته‌اند فلان گروه از اولیا بر قدم فلان پیامبر یا فلان فرشته قرار دارند. مفهوم این سخن نیز دقیقاً به همان معنایی است که توضیح داده شد.

نکتهٔ ضروری دیگر، آشنایی با آن علوم و معارف الهی است که در آغاز بر قلوب پیامبران و فرشتگان وارد گردیده، و اولیا، به‌تبع وجود آن نبی یا فرشته، احوالشان از آنجا سرچشمه گرفته است. برای روشن ساختن این موضوع، از کلام ابن‌عربی و شیخ روزبهان بقلی مدد می‌گیریم.

گفته‌اند: سیصدتنان بر دل آدم‌اند. پس «آن دل‌ها که به دل آدم مانَد، محل علم اسما و اصطفاست. و موضع محبت و حزن و ندامت علی‌الدوام؛ چنان‌که دل آدم بدین صفت موصوف بود» (روزبهان ثانی، ۱۳۸۲: ۱۰۱).

چهل‌تنان را بر دل نوح دانسته‌اند. بنابراین، صفت این قلوب، قبض و گرفتگی است. دعای این گروه نیز، دعای نوح است که گفت: «رَبِّ اغْفِرْ لِی و لِوَالِدَیَّ و لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنًا و لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَلا تَزِدِ الظَّالِمِینَ إِلا تَبَارًا» (نوح: ۲۸). مقام این رجال، مقام غیرت دینی است که بر شدن بدان مقام بس صعب و مشکل است. زیرا در خبر صحیح از قول رسول خدا(ص) به ما رسیده است که ایشان فرموده‌اند: «إِنَ اللّه غَیورٌ وَ یُحِبُ کُلَ غَیورٍ وَ لِغَیرَتِهِ حَرَّمَ الفَواحِشَ» (رک: ابن‌عربی، ۱۳۸۳: ۳۳).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

برخی از مشایخ اهل طریقت، چهل‌تنان را بر قلب موسی(ع) دانسته‌اند. یعنی حقیقت مقام میقات -که چهل شب بوده است - برای این چهل شخص می‌باشد:

بدین جهت صوفیان بر معارج و نردبان‌های این چهل شخص، اربعین‌ها به‌سر می‌آورند و چیزی بر آن چهل نمی‌افزایند. و بر این امر به خبری که از رسول خدا(ص) روایت شده احتجاج کرده و آن را دلیل می‌آورند که فرموده: «مَن أخلَصَ لِلّهِ أربَعینَ صَباحا ظَهَرَت یَنابیعُ الحِکمَةِ مِن قَلبِهِ عَلی لِسانِهِ» (ابن‌عربی، ۱۳۸۳، ج ۶: ۳۳).

گروهی دیگر از اولیا، بر قلب حضرتِ ابراهیم قرار دارند. یعنی دل آن‌ها

محل خُلّت و یقین و مشاهده و مکاشفه است. همچنان که دل ابراهیم خلیل - صلوات الرحمن علیه - برگزیده بود به خُلّت و محبت و مشاهده و یقین و رؤیت ملکوت (روزبهان ثانی، ۱۳۸۲: ۱۰۱).

دعای این گروه، دعای خلیل است که فرمود: «رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ» (شعرا: ۸۳).

مقام ایشان رهایی و خلاص از هر شک و شبهه می‌باشد و خداوند، کینه و حقد را از سینه‌هاشان در این سرای دنیا برکنده است و مردمان از بدگمانی آنان در آسایش‌اند، زیرا آنان را بدگمانی نیست. بنابراین آنان از مردمان جز آنچه از خیر و خوبی که دارند نمی‌دانند و خداوند بین آنان و بین بدی‌هایی که مردم دارند پرده و حجابی زده است و بر نسبت‌هایی که بین خدا و بین بندگانش می‌باشد آگاهشان نموده است (ابن‌عربی، ۱۳۸۳، ج ۶: ۳۴).

گروهی دیگر از اولیا بر قلب جبرئیل(ع) قرار دارند. دل‌های آن‌ها «موضع و محل جلال و اجلال و هیبت و معرفت و خوف است؛ چنان‌که دل جبرئیل. و این طایفه را تقلیب اعیان ارزانی داشته‌اند، و این امر خاصیتِ جبرئیل(ع) است» (روزبهان ثانی، ۱۳۸۲: ۱۰۱).

آنان را علوم، به شمارهٔ علوم جبرئیل می‌باشد. ولی علم آن‌ها از مقام جبرئیل که سدرة المنتهی است، تجاوز نمی‌کند. جبرئیل است که اینان را از عالم غیب یاری و کمک می‌کند (ابن‌عربی ۱۳۸۳، ج۶: ۳۴).

طبقه‌ای دیگر از اولیا بر قلب میکائیل قرار دارند. یعنی دل‌های این طبقه «محلِ رجا و بسط و انبساط و علم غیب است، همچنان که بر دل میکائیل این صفات غالب است؛ و از این است که خازن امطار و نبات و ارزاق بنی‌آدم است» (روزبهان ثانی، ۱۳۸۲: ۱۰۱). این گروه را «خیر و خوبی

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

محض و رحمت و حنان و عطف است؛ و غالب بر آن‌ها بسط و تبسم و نرمی و شفقت فراوان و مشاهدهٔ آن‌ها موجبِ شفقت و مهربانی می‌گردد، می‌باشد. آنان را علوم به شمارهٔ علوم میکائیل می‌باشد» (ابن‌عربی، ۱۳۸۳. ج ۶: ۳۵).

دسته‌ای دیگر از اولیا بر قلب اسرافیل جای دارند. یعنی دل‌های این دسته «محل وحی و الهام و رؤیت عظمت سلطان کبریای حق و احتشام، که دل اسرافیل بدین صفات متصف است و این طایفه، اهل تمکین و احتشام‌اند» (روزبهان ثانی، ۱۳۸۲: ۱۰۱). فرمان و نقض فرمان در اختیار این طبقه است و جامع هر دو طرف می‌باشند. و شمارهٔ علوم آن‌ها به تعداد علوم اسرافیل است (رک: ابن‌عربی، ۱۳۸۳. ج ۶: ۳۵).

از نظر ابن‌عربی، ابویزید بسطامی از آنان بوده و بر قلب اسرافیل جای داشته است و از انبیا، حضرت عیسی(ع) نیز بر قلب اسرافیل قرار داشته است. بنابراین هرکس بر قلب عیسی(ع) است، بر قلب اسرافیل هم می‌باشد. ولی هرکس که بر قلب اسرافیل است، امکان دارد که بر قلب عیسی(ع) نباشد (رک: ابن‌عربی، ۱۳۸۳. ج ۶: ۳۵).

گروهی از مشایخ اهل تصوف، قلب طبقه‌ای از اولیا را بر قلب عزرائیل دانسته‌اند. یعنی دل این طبقه: «محل علم اسرار و مشکات اسرار است، و دانستن علم قضا و قدر از علم محفوظ، و این صفت عزرائیل است» (روزبهان ثانی، ۱۳۸۲: ۱۰۱).

در پایان این مبحث، اشاره به این نکته نیز خالی از فایده نخواهد بود که توجه داشته باشیم در میان طبقات اولیا، هیچ طبقه‌ای را نمی‌یابیم که قلب او بر قلب حضرت محمد(ص) قرار داشته باشد. این درحالی است که از دیگر پیامبران الهی نظیر آدم، نوح، ابراهیم، عیسی و موسی در این میان نام برده شده است، اما از وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت نامی در میان نیست.

دربارهٔ این موضوع که چرا با وجود آنکه حضرت پیامبر گرامی اسلام -که خود نخستین کسی بوده که چگونگی ارتباط قلوب اولیا را با قلوب انبیا و فرشتگان مشخص ساخته است ـ از ارتباط قلوب هیچ‌کدام از طبقات اولیا با قلب مبارک خویش نامی به میان نیاورده است؛ شیخ روزبهان بقلی پاسخی درخور تأمل مبنی بر این مطلب داده است:

در این حدیث، سید عالم - صلوات الله و سلامه علیه- فضیلت و مراتب خود بیان فرموده بر آدم و ابراهیم و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل - علیهم السلام -

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

چون دل‌های بُدلای امّتِ او را این فضلیت بُوَد که آنچه ساده انبیا و قُدوهٔ ملائکه می‌بینند، بُدلای امتِ او به دیدهٔ دل او را می‌بینند، و به هیچ دل تشبیه آن به دلِ خود نفرمود؛ از آن معنی که دل‌های انبیا و اولیا و ملائکه در تحت‌العرش در میدان جبروت و انوار قدم سیر و طیر می‌کند (روزبهان ثانی، ۱۳۸۲: ۱۰۱).

مفهوم این سخن چنین است که پیامبر گرامی اسلام با ذکر این حدیث، فضیلت و برتری خود را نسبت به همهٔ فرشتگان کروبی و انبیای الهی به اثبات رسانیده است. زیرا هنگامی که قلب و قَدم هر یک از طبقات اولیای امت او ـ از شدت رفعت مقام و عظمت منزلت – بتواند با قلب و قدم یکی از فرشتگان آسمانی یا انبیای الهی برابری کند، مسلم است که به غیر از ذات مقدس پروردگار، هیچ چیزی در عالَم مُلک و ملکوت وجود نخواهد داشت که توان برابری با شأن و منزلت حضرت ایشان را داشته باشد.

نتیجه

از آنچه در این جستار به آن پرداخته شد، این معنی مستفاد می‌گردد که طبقات اولیا در نظر مشایخ اهل تصوف، از چهار طبقه تا هفت طبقه در نوسان بوده است. هر کدام از مشایخ اهل تصوف، بنا به سلیقه یا استدلالِ خویش، برای هریک از این طبقات نامی خاص بیان نموده‌اند. این امر باعث گردیده، طبقاتی که به استنادِ حدیثِ نبوی، فقط منحصر در شش طبقه‌اند، با بیش از بیست اسمِ مختلف از آن‌ها یاد شود. تنها نامی که همهٔ مشایخ درخصوص آن اتفاق نظر دارند، عنوان « قطب » یا « غوث » است.

این پراکندگی آرا و تشتت در اقوال درخصوصِ موضوع طبقاتِ اولیا، برخی از صاحب‌نظران مسائل طریقت را بر آن داشته ـ تا هوشمندانه و به‌درستی ـ به‌جای ابداعِ نام، و درعوضِ موسوم ساختن هر طبقه به لقب یا عنوانی خاص، از ایشان با شماره و عدد یاد نمایند. نسفی از جملهٔ این صاحب‌نظران است. او در کتاب *الانسان الکامل* در هنگام معرفی طبقات اولیا، به‌جای استفاده از نام، عدد و شماره را به‌کار گرفته است. نسفی، مطابق با حدیثِ نبوی، از طبقات شش‌گانهٔ اولیا به‌صورتِ سیصدتنان، چهل‌تنان، هفت‌تنان، پنج‌تنان، سه‌تنان و یک‌تن یاد کرده است. تنها اسمی که نسفی از آن بهره برده، عنوان «قطب» است. او از نام قطب، که همهٔ مشایخ درخصوص آن اتفاقِ نظر

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

داشته‌اند، برای موسوم ساختنِ عالی‌ترین طبقهٔ اولیا استفاده نموده است. به نظر می‌رسد استفاده از این شیوه، پسندیده‌ترین روش برای یاد کردن از طبقات اولیا باشد.

کتابنامه

- قرآن مجید
- ابن‌عربی، محیی‌الدین. (۱۳۸۳)، *فتوحات مکیه*، چاپ دوم، ترجمه محمد خواجوی، تهران: مولی.
- ابن‌مبارک بخاری، صلاح‌الدین. (۱۳۷۱)، *انیس الطالبین و عدّة السالکین*، تصحیح و مقدمه خلیل ابراهیم صاری اوغلی، به کوشش توفیق هاشم سبحانی، تهران: کیهان.
- ابونُعیم الاصفهانی، للحافظ احمد بن عبدالله. (۱۴۰۵)، *حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، چاپ چهارم، بیروت: دار الکتاب العربی.
- انصاری، خواجه عبدالله، (۱۳۶۲)، *طبقات الصوفیه*، تصحیح مولائی، تهران: توس.
- بَقلی شیرازی، روزبهان. (۱۳۶۰)، *شرح شطحیات*، به تصحیح و مقدمه هنری کربن، تهران: انجمن ایران‌شناسی فرانسه در تهران.
- بی‌نام. (۱۳۵۴)، *منتخب رونق المجالس و بستان العارفین و تحفة المریدین* تصحیح احمدعلی رجائی، تهران: دانشگاه تهران.
- جام نامقی، احمد. (۱۳۶۸الف)، *سراج‌السائرین*، تصحیح علی فاضل، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ـــــــــــــ . (۱۳۶۸ب)، *انس‌التائبین*، تصحیح و توضیح علی فاضل، تهران: توس.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۸۲)، *نفحات‌الانس من حضرات القدس*، چاپ چهارم، مقدمه تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران: اطلاعات.
- ـــــــــــــ . (۱۳۸۱)، *نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص*، چاپ دوم، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات ویلیام چیتیک، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- جندی، مؤیدالدین. (۱۳۶۲)، *نفحة الروح و تحفة الفتوح*، با تصحیح مایل هروی، تهران: مولی.
- روزبهان ثانی، شریف‌الدین ابراهیم بن صدرالدین. (۱۳۸۲)، *تحفة اهل العرفان فی ذکر سید اقطاب روزبهان*، چاپ دوم، به سعی جواد نوربخش، تهران: یلدا قلم.
- سلطان ولد، بهاءالدین محمد بن جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۷۷)، *معارفِ سلطان ولد*، چاپ دوم، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران: مولی.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

- علاءالدوله سمنانی، احمد بن محمد بن احمد بیابانکی. (۱۳۶۲)، *العروة الاهل الخلوة و الجلوة*، به تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: مولی.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۴۷)، *مناقب اوحدالدین حامد بن ابی فخر کرمانی*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- فناری، حمزه. (۱۳۸۴)، *مصباح‌الانس*، چاپ دوم، ترجمه محمد خواجوی، تهران: مولی.
- لاهیجی، محمد. (۱۳۷۴)، *مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز*، چاپ ششم، با مقدمه کیوان سمیعی، تهران: سعدی.
- مُستملی بخاری، ابوابراهیم. (۱۳۶۳)، *شرح التعرّف لمذهب التصوّف*، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: اساطیر.
- میبدی، ابوالفضل. (۱۳۷۱)، *کشف‌الاسرار و عدّة الابرار*، چاپ پنجم، به‌اهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
- نبهانی، یوسف بن اسماعیل. (۱۳۲۹)، *جامع کرامات الاولیاء*، بیروت: دار صادر.
- نخشبی، ضیاءالدین. (۱۳۶۹)، *سلک السلوک*، با مقدمه و تصحیح غلامعلی آریا، تهران: زوار.
- نسفی، عزیزالدین. (۱۳۸۸)، *الانسان الکامل*، چاپ نهم، تصحیح ماریژان موله، تهران: طهوری.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۶)، *کشف المحجوب*، چاپ سوم، تصحیح محمود عابدی، تهران: سروش.
- یافعی الشافعی، عبدالله بن اسعد. (۱۳۲۹ق)، *نشر المحاسن الغالیه فی فضل مشایخ الصوفیه اصحاب المقامات العالیه* (ملقب به کفایة المعتقد و نکایة المنتقد)، بیروت: دار صادر.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

This document was created with Win2PDF available at http://www.daneprairie.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]